

کفتارهای عرفانی

سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (مجنوب علیشاه)

هشاد و هشتم

بایز ۱۳۹۰

فهرست

جزوه هشاد و ششم - گفتارهای عرفانی

سفرهای بیدخت (قسمت ششم)

عنوان

صفحه

- رعایت زوآر بیدخت به احترام بزرگانی که در مزار خوابیده‌اند /
کمک به مزار فقط به متصدی این کار و با گرفتن رسید /
هیچکس تا به او اجازه نداده‌اند حق صحبت کردن و شرح دادن
کتاب و... را ندارد / مراقب بچه‌ها باشید، مسئولیت اخلاقی،
اجتماعی، امنیتی و همه چیز بچه‌ها به عهده‌ی خود شماست ۶
- کوچک‌تر احترام بزرگ‌تر را داشته باشد / توصیه به فرزندان برای
رعایت حال پدر و مادر / محبت مادری / ابوین هم نسبت به فرزند
وظایفی دارند / نیاز یک نیازمند به شما، نعمت الهی است. نیازی
که لازمه‌ی وجودش است و در اختیار شما می‌باشد ۹
- داستان افلاطون و دیوژن؛ کبر و غرور / امر به معروف و نهی از منکر /
در مورد کوتاه کردن شارب و ایرادی که می‌گیرند ۱۴
- آقای سلطان علیشاه؛ دید عرفانی و تشخیص اینکه این اوضاع
نخواهد ماند، نابود شدن قاجاریه / در مورد فرمایش آقای

- سلطان علیشاه که خداوند بنای عظیمی در نظر دارد/ برگشتن نظر خدا و مکاتیبی که پیدا شد/ اعراض از یاد خدا/ فرهنگ عمومی، طرز فکر مردم، عادات و رسوم زیربنای همه چیز است/ فکر برتری نژادی و یهودی‌ها/ توجه مردم به مسائل مذهبی ۱۷
- اثر خواندن قرآن/ داستان حضرت یعقوب و استغفار فرزندان/ گذشت خیلی مورد علاقه‌ی خداوند است/ کظم غیظ، عفو و احسان/ استنباط‌هایی که از آیات قرآن می‌شود/ حق‌الناس ۲۵
- اگر در کاری یا امر خیری شکست خوردید، نباید رها کنید باید ادامه بدهید/ مشکلات دنیایی/ کمتر خرج کردن در خانواده به عهده‌ی زن است/ اقتصاد مصرف/ اعراض از ذکر خداوند یعنی در هر مورد وظیفه‌ای که خدا گفته است را فراموش کنیم/ داستان حضرت یوسف و تعبیر خواب/ جز به خدا متوسل نشود/ معجزات پیغمبران ۳۳
- اتهاماتی که به اسلام می‌زنند/ ایرادی که در داخل اسلام به صوفی‌ها می‌گیرند که صوفی‌ها به عقل کاری ندارند/ نباید از هیچ حمله‌ی ناحقی بترسید/ صلاحیت اخذ بیعت چیزی نیست که با تحصیل و خواندن فلان کتاب تحصیل شود/ مسائل شرعی و چهار شرط برای فقیه/ فقیه اگر در اعتقادات اظهار نظر بکند، صلاحیت ندارد مرجع تقلید باشد ۴۳
- فهرست جزوات قبل ۵۱

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکتیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

رعایت زوآر بیدخت به احترام بزرگانی که در مزار خوابیده اند / کجک به مزار فقط
به مقصدی این کار و با گرفتن رسید / بچکس تا به او اجازه نداده اند حق صحبت کردن
و شرح دادن کتاب و... را ندارد / مراقب بچه ها باشید، مسوئلت اخلاقی، اجتماعی،

امنیتی و همه چیز بچه ها به عهده می خود شاست^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مطلبی که باید به همه می زوآر تذکر داده بشود و حالا من به
آقایان هم خواهم گفت شماها هم ناقل باشید خودتان رعایت کنید و
به آقایان هم بگویید.

توجه کنید اینجا درست است که می گویند چهار دیواری
اختیاری، ولی چهار دیواری شما نیست. این چهار دیواری آن بزرگانی
است که اینجا خوابیده اند به احترام آنها باید همه می چیزها را کاملاً
رعایت کنید. البته به ندرت دیدم، ولی یک موردش هم خیلی می شود
وَأَلَّا نه خیلی، بی توجه هستید. داخل اتاقتان هر طور می خواهید باشید بعد

هم بچه‌ها، کودکان، بچه‌هایی که با شما می‌آیند به یک اندازه‌ای هم در اینجا و در همه جا مراقبشان هستید. بچه، بازی می‌کند، خرابکاری می‌کند، نه خرابکاری، بازی می‌کند، بازیش خرابی ایجاد می‌کند، مواظب باشید که اینطور نشود. مثلاً من آبنبات به بچه می‌دهم باز می‌کند می‌خورد پوستش را می‌اندازد. این را نگویند من که نینداختم آن را شما، مادر آن بچه انداختید باید خم بشوید و بردارید.

بعد هم در اینجا به هیچکس چیزی ندهید حق ندارید بدهید، اگر می‌خواهید مثلاً کمک کنید باید به متصدی این کار آقای دهقان بدهید. رسید هم بگیرید بعد تقسیم می‌کنند.

خواندن همه‌ی کتاب‌ها خوب است ولی هیچکس اجازه ندارد که تا به او اجازه نداده‌اند که تو فلان کتاب را بخوان یا شرح کن حق ندارد کاری بکند. برای خواندن کتابخانه هست بروید خودتان بخوانید با هم دوره بنشینید یکی از روی کتاب بخواند ولی اینکه این را برای خودش یا شما او را کسی تصوّر کنید نه! هیچکس حق صحبت کردن، حق شرح دادن کتاب را ندارد این توجّه را داشته باشید. برای اینکه ان شاء الله می‌خواهیم از خیلی گرفتاری‌هایی که در سایر اماکن زیارتی پیدا می‌شود، در اینجا پیدا نشود.

بچه‌های بزرگ‌تر را هم خودتان مراقب باشید. خودتان، یا پدرشان، سرپرستشان. بچه‌ها راه می‌روند این طرف آن طرف می‌روند

خودتان مراقب باشید کجا هستند؟ این عده‌ی زیادِ بچه‌ها که هستند، دیروز دیدم یک نفر، دو نفر، سه نفر نمی‌شود که مراقبش باشند، مسئولیتش به عهده‌ی خود شماست. مسئولیت اخلاقی، اجتماعی، امنیتی و همه چیزش به عهده‌ی خود شماست. البته خیلی خوب است که بچه‌ها از بچگی و جوانی با این مسائل آشنا بشوند، این حرف‌ها به گوششان بخورد. کماینکه بچه‌ی کوچک و شیرخوار را می‌آورند شهادتین به گوشش خوانده می‌شود. بزرگ‌ترها هم خودشان از همین حرف‌ها بشنوند، به گوششان برود مفید است. ان شاءالله زیارت‌هایتان قبول باشد.

کوچک تر احترام بزرگ تر را داشته باشد / توصیه به فرزندان برای رعایت حال پدر
و مادر / محبت مادری / اولین هم نسبت به فرزند وظایفی دارند / نیاز یک نیازمند به
شما، نعمت الهی است. نیازی که لازمی وجودش است و در اختیار شما باشد^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

بر جوان ها، احترام مسن ترها واجب است و این در تمام
مذاهب هم هست گویانکه از آداب اولیة‌ی اخلاق است
ولی حضرت سلطان‌علیشاه جدّ اعلای من یعنی در واقع جدّ
حضرت صالح‌علیشاه، ایشان از توصیه‌ای که کردند در وصایایشان به
فرزندانشان و همینطور بعد از ایشان همین توصیه بوده که کوچک‌تر
احترام بزرگ‌تر را داشته باشد و وقتی با هم جایی می‌روند جلوتر از او
نرود. فقط بر این استثنا من یکی دیدم و آن حاج‌آقای سلطانی عموی
حضرت صالح‌علیشاه بودند و عموی حاج‌آقای سعادت‌ی که برادر ایشان
باشد. در خانواده‌ی ما همیشه اینطوری شده عموی کوچک‌تر از
برادرزاده. ایشان کوچک‌تر از برادرزاده بودند، حاج‌آقای نوری کوچک‌تر

از مرحوم آقای رضاعلیشاه بودند، فرزند ارشد آقای رضاعلیشاه بزرگ‌تر از اخوی کوچکشان بود. از روی همین توصیه‌ی حضرت سلطان‌علیشاه مرحوم حاج‌آقای سعادت‌ی که عموی من می‌شوند می‌فرمودند که ما روی همان سفارش آقای سلطان‌علیشاه آن اوایل آقای نورعلیشاه، من جلوتر از حاج‌آقای سلطانی می‌رفتم که عموی من بودند. یک‌بار آقای نورعلیشاه (پدرشان یعنی)، رو کردند به من فرمودند کسی از عموی من جلوتر راه نمی‌رود. این فقط یک استثنا بود و الا این احترام را همیشه داشتیم.

من در تهران این را در جلسه‌ی خانم‌ها گفتم، در منزل مرحوم آقای محبوب‌علیشاه، چند نفر خانم‌ها بودند یک خانم جوانی آمد حرف‌هایش را زد در این بین یک صندلی بیشتر در آن اتاق نبود، روی آن صندلی نشست. در این بین یک خانم مسن‌تری آمد سلام کرد و او هم مطلبی داشت، حرفی زد این جوان از صندلیش بلند شد او را تعارف کرد. نمی‌شناختند، فقط شناخت آن طلبی بود که هر دو داشتند. بعد من به این جوان که گفته بودم صبر کن تا من تصمیم بگیرم، نشسته بود گفتم تو برو فلان روز برای تشرّف بیا بعد هم به او گفتم کسی که این اخلاق را داشته باشد معلوم است اخلاق‌های دیگر را هم دارد.

از همین قبیل توصیه است، توصیه‌ای که به فرزندان کردند برای رعایت حال پدر و مادر. البته بیشتر رعایت حال پدر را نوشتند و

حال آنکه در آیه‌ی دیگری قرآن می‌فرماید که: **حَمَلَتْهُ أُمُّ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمَلَهُ وَ وِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا** از مادر می‌گوید که وقتی تو فرزند را حامله بودی نه ماه زحمت تو را کشیده، حملت بود، و زنت البته کم بود ولی حملت بود، بعد وضع حمل هم با زحمت کرد. بعد شیر دادنت هم یک تعهداتی دارد که جمعاً سی ماه از تو به زحمت بود. در مورد پدر چنین چیزی نفرمود ولی توصیه‌هایی که فرموده بیشتر راجع به پدر است. این علت ندارد، علت فقط همانی است که فرمودند چون فرمودند اینطوری است، دیگر در آن حرفی نیست. اما ببینیم حکمت این چیست؟! فرق علت و حکمت هم یک وقتی صحبت شده ان شاء الله باز هم صحبت می‌شود.

حکمتش این است که محبت مادری خیلی سابقه‌ی طولانی در جانداران دارد. همه‌ی جانداران را که در نظر بگیرید محبت مادری دارند. مثال ساده‌اش گربه که در خانه‌ی شماست اگر بچه کرد بچه‌ای داشت رفتید رو به بچه به شما حمله می‌کند. در مرغ اگر دنبال جوجه‌هایش بروید حمله می‌کند؛ در همه‌ی حیوانات هست. اما خروس کاری ندارد، گربه‌ی نر کاری ندارد. این همانطوری که هر عاطفه‌ای هر چه طولانی‌تر باشد قوی‌تر است در طی تاریخ عاطفه‌ی مادری طولانی‌تر از عاطفه‌ی پدری است. در طی تاریخ تکامل حیات، قوی‌تر

است محتاج به سفارش نیست. خدا یک سفارشی را اوّل کرده و آن اینکه غریزه را آفریده. هم در کودک که تا دو سال وقتی تازه بچّه است از مادر غذا می‌خورد، ولی در مورد پدر چون بشر نمی‌فهمد خدا به او سفارش کرده، توصیه کرده. این توصیه‌ی کوچک‌تر نسبت به بزرگ‌تر و این احترام، اما همانطوری که در ضمن اینکه فرزند نسبت به ابویین وظایفی دارد، ابویین هم نسبت به فرزند وظایفی دارند، منتها فرزند نمی‌تواند از آنها بازخواست کند. چرا! بازخواست خانوادگی و توصیه می‌شود ولی بازخواست نمی‌تواند بکند. اما پدر و مادر از فرزند حقّ بازخواست دارند. همینطور بزرگ‌تر نسبت به کوچک‌تر. کوچک‌تر حقّ بازخواست ندارد در اینجا به عکس پدر و مادر، ولی بزرگ‌تر هم نباید خودش را بر کوچک‌تر تحمیل کند. بگویند من چون بزرگ‌ترم تو باید به من سلام کنی، نه! او خودش باید بفهمد.

او خودش باید بفهمد که مثلاً در راه رفتن، در نشستن، در همه جا احترام بزرگ‌ترها را داشته باشد. ولی بزرگ‌تر نمی‌تواند در مجلس بگوید تو بلند شو که من بنشینم. تو چرا جلوتر از من آمدی؟ نه! او مقصر است که چرا جا نمی‌دهد. حالا همه‌ی این جزء آداب درآمده، در آداب هم هست کوچک‌تر به بزرگ‌تر احترام می‌گذارد بطور طبیعی ولی ادبش و عرفانش این است که کوچک‌تر خودش باید این کار را بکند.

آنوقت بزرگ‌تر با بزرگ‌تری توجّه به کوچک‌تر، توجّه به نیازمند

کند، یکی که به شما نیازمند است به شما در واقع در آن قضیه او کوچک‌تر از شماست، باید به او توجه کنید و مثلاً نیازش را برآورید. البته او هم وظیفه دارد احترامات را رعایت کند. حالا ذکر خیر مرحوم گنابادی هم چندین بار کردم ان شاء الله یک وقت دیگری مفصل آن را هم می‌گوییم. قضیه‌ی رفع نیاز نیازمندان یک مطلبی است. چون یکی از ائمه می‌فرمایند نیاز یک نیازمند به شما، نعمت الهی است برای شما که به شما توفیق می‌دهد که یک خدمتی به بنده‌ی خدا بکنید. این است که نیازش را برآورده کنید. البته نه نیاز نادرست. یکی بیاید به شما بگوید آقا من می‌خواهم بروم در این خانه دزدی، یک نردبان به من قرض می‌دهید؟ فوری نردبان خانه‌تان را بدهید این نه، این کار زشتی هم است. نیازی که لازمی وجودش است و در اختیار شما می‌باشد ان شاء الله.

داستان افلاطون و دیوژن؛ کبر و غرور / امر به معروف و نهی از منکر / در مورد

کوتاه کردن شارب و ایرادی که می‌گیرند^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

این داستان هست که افلاطون در باغ خودش که به اسم «آکادمی» بود (که بعد لغت آکادمی از این متداول شد) در آنجا ریاضی، هندسه درس می‌داد. اصلاً فلسفه با ریاضیات توأم بود. خیلی هم زندگی مجللی داشت. افلاطون ثروتمند بود. قالی خیلی گرانبها و روی مبل می‌نشست و.... همان ایام یک فیلسوف دیگری بود به نام دیوژن که ما دیوجا هم به او می‌گوییم. اصلاً هیچی نداشت فقط یک لباس مختصری داشت در خمرهای زندگی می‌کرد و می‌گفت از دنیا هیچی نمی‌خواهم، فایده ندارد. می‌گفت احتیاجی ندارم. یک‌بار اتفاقاً دید کسی از رودخانه آب برداشت با مشتش خورد، گفت اه! می‌شود آب را با مشت هم بخوریم. بنابراین کاسه هم به دردم نمی‌خورد. آن را هم دور انداخت. هر دو در همان ایام در شهر بودند.

یک مرتبه که افلاطون داشت درس می‌داد، دیوژن به اصطلاح

با پاچه‌ی ورمالیده و پای گل‌آلود آمد و البته مرد فیلسوف محترمی بود، احترامش می‌کردند، آمد به مجلس افلاطون وارد شد. از همین دم، در سالن دوره گشت و آمد دم در خواست برود. افلاطون صدایش زد، گفت: برادر بایست. گفت: چرا این کار را کردی؟ گفت: برای شکستن کبر و غرور تو. افلاطون گفت: بله ولی با یک کبر و غروری بیشتر از کبر و غرور من. یعنی تو که به خودت اجازه می‌دهی که کبر و غرور من را بشکنی، خودت کبر بیشتری داری.

حالا بسیاری از این امر به معروف‌ها از این قبیل است. در تهران هم که بودم کسی ایرادی گرفته بود، بعد صدایش زدم، گفتم: آقا! امر به معروف، امر لغتاً یعنی بکن، نهی یعنی نکن. هر دو یک نوع امر است، این امر به کردن است، آن امر به نکردن. از لغتش معلوم است. به چه می‌شود امر کرد؟ به چیزی که واجب است، امر می‌کنید نماز بخوان به کودکان به بچه‌تان. مستحبات را نمی‌شود امر به معروف و نهی از منکر کرد. برای اینکه مستحبات را در اختیار مکلف قرار داده‌اند، می‌گویند نمی‌خواهم بکنم. یکی از مستحبات. آقایان می‌گویند: شارب را بزیند کوتاه کنید، مستحب است ولی آن چنان به این مستحب چسبیده شده که از واجب هم واجب‌تر حسابش می‌کنند و حال آنکه امر نمی‌شود و باید گفت آقا به نظر من این کار بد است و زشت است و خوب است که نکنید. مستحب است این کار را بکنم، نمی‌کنم، چون

مستحب واجب نیست. این البتّه در امر است، یعنی امر به معروف و امر به نهی از منکر و الاّ در توصیه و توضیح و اینها چه واجب چه مستحب را می‌شود توصیه کرد، می‌شود شرح داد. منتها آن هم بسته به اینکه چه کسی بکند و طرز توصیه و توضیح، یک شرحی در پندصالح راجع به این نوشته‌اند.

آقای سلطان علیشاه؛ دید عرفانی و تشخیص اینکه این اوضاع نخواهد ماند، نابود شدن قاجاریه / در مورد فرمایش آقای سلطان علیشاه که خداوند بنای عظیمی در نظر دارد / برکشتن نظر خدا و مکاتبی که پیدا شد / اعراض از یاد خدا / فرسنگ عمومی، طرز فکر مردم، عادات و رسوم زیربنای همه چیز است / فکر برتری نژادی و یهودی ها / توجّه مردم به مسائل مذهبی^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در یک زمانی سختی و ضدّ امنیت بود، مردم امنیت نداشتند. این است که خیلی از این جهات شکایت می‌شد. یک‌بار آقای سلطان علیشاه در ضمن درس فرمودند که مردم خیلی ناراضی هستند و این اوضاع نخواهد پایید، نمی‌پایید. که معلوم بود به اصطلاح غیر از یک دید عرفانی از قبیل آن دیدی که پیغمبر دید میمون‌ها از منبرش بالا می‌روند، اضافه بر آن دید، یک دید اجتماعی، همین آقایان

محققین و اینها می‌توانند تشخیص بدهند که بله این اوضاع نخواهد ماند. ولی کرامتش در این بود که در گوشه‌ی دهی ایشان سعی می‌کردند وارد این شلوغی‌ها نشوند، خبر نشوند در اینجا این را فرمودند. اما این طبیعی است.

یک مطلب چیزی که یک‌بار گویا خیلی ناراحت شده بودند و اهانتی بود، فرمودند که خداوند بنای عظیمی در نظر دارد. خود حاج شیخ عباسعلی در آنوقت‌ها در شهیدیه از این عبارت این استنباط را کرده که به‌زودی قاجاریه می‌روند و نابود می‌شوند، همین استنباط را در *نابعه‌ی علم و عرفان* هم نوشته‌اند. بعد قاجاریه رفتند و تاریخ را که می‌دانید. اما رفتن قاجاریه و آمدن یک نظام دیگری که از یک جهات خیلی بهتر از آن نظام بود ولی از بعضی جهات هم همانطوری بود زیاد فرقی نداشت. آیا این می‌شود بنای عظیمی که خدا در نظر دارد؟ خود ایران چه هست؟ به‌قول ناصر خسرو (خدا رحمتش کند او هم مرد بزرگی بوده) می‌گوید کره‌ی زمین در این جهان که شناور است به‌منزله‌ی یک ارزنی است روی دریای قلزم یا روی دریای مدیترانه، دریای سفید، کره‌ی زمین مثل یک ارزنی است روی آن دریا. حالا تو خودت حساب کن که در این ارزن چه هستی؟ کره را یک ارزن حساب کرده، ما دیگر چه هستیم؟ بعد در آن ارزن تو هر چه هستی، یک گوشه‌ی این ارزن ایران است؛ و بنای عظیم را خداوند برای این در نظر

گرفته؟!

من از همان اوّل که این را خوانده بودم، خیلی پیش، شاید مثلاً ۵۰ سال پیش، گفتم این بنای عظیم نیست. بنایی که هر معماری می‌کند آن هم وقتی بگویند بنای عظیم متناسب با عظمت خودش است، یعنی هر چه معمار عظیم‌تر باشد، شما فرض کنید یک لانه‌ای برای مرغ و خروس‌تان یا آنهایی که در باغ و اینها سگ نگهبان دارند برای سگشان درست می‌کنند. برای این که نمی‌روید مهندس عالی‌مقامی را استخدام کنید که بیا. ولی وقتی بخواهند قصر خورنق را بسازند می‌روند دنبال سنمار. وقتی می‌خواهند کاخ ورسای را بسازند می‌روند دنبال فلان کس. آنوقت می‌گویند که مثلاً سنمار (سنمار در زمان بهرام‌گور بود) کاخ عظیمی بنا کرد یا می‌گویند سازمان عظیمی بنا کرد. پس این سازمان عظیم اوّل معلوم نیست ما همه‌ی عمرمان یا همه‌ی عقلمان، فکرمان به این برسد، بفهمیم که این ساختمان عظیمی که خدا در نظر دارد چیست؟ ولی به تدریج.

تمام این انقلابات اجتماعی که بعد از این فرمایشات ایشان در دنیا در جامعه‌ی انسانی پیدا شد همه‌اش یک گوشه‌ای از این ساختمان عظیم است. یک گوشه‌ای از دنیا، شدند کمونیست که ۷۰ سال هم طول کشید. عده‌ی زیادی چندین میلیون نفر را به خیال خودشان از زیر بار زنجیر خدا بیرون کشیدند. تبلیغات دینی اینها هستند، نه تنها ممنوع

بود بلکه مجازات سنگینی داشت. مکاتب علمی پیدا شد که عده‌ی زیادی را متوجه این مسائل کرد. اوّل سطح فکر طبقات متفکرین بعد هم طبقات عامه را به هم زد یک مسلک مارکسیسم پیدا شد، گفتند این چیزها چیست؟

یا رب نظر تو برنگردد

برگشتن روزگار سهل است

نظر خدا برگشت، خدایی که خودش ما را آفریده به همین جمعیتی که هستیم نظرش برگشته و می‌گوید برو چه کار داری به من که هستم و چه هستم؟ برو! یک مکاتب اینطوری پیدا شد دنیا را متشنج کرد. همینطور مکاتب دیگری نظیر نیهیلیسم یعنی پوچ‌گرایی به‌قول خیلی‌ها که اینها همه می‌شود گفت در طی تاریخ زائده‌ها و تولیداتی است از خوارج. منتها خوارج همین مارکسیست‌های خداشناس بودند، اینها مارکسیست خداشناس بودند. چرا، یک خدا هم اینها دارند به نام اقتصاد. مکاتب علمی همینطور برگشت. بعد دیدیم و می‌بینیم و خواهیم دید که همه‌ی گوشه‌های دنیا جنگ و جدال است. الان کدام مملکت ساکت و آرام است؟ مملکت ما البته بالنسبه آنطور جنگی که فرض کنید در کره‌ی شمالی و جنوبی بین اینها هست در فلان جا هست، در پاکستان هست، اینجا نیست. ولی آیا باز هم آرامش هست؟ نه! این بنای عظیمی که خداوند در نظر دارد اینها گوشه‌هایی از آن

بنای عظیم است. این از کجا پیدا می‌شود؟ خداوند هم خودش قوانین این مسائل را به ما فرموده. می‌فرماید: وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى^۱، کسی که از یاد من اعراض کند (اعراض کند نه اینکه یادش برود، فراموش کند، تنبلی کند، اینها را اگر توبه کنیم، جبران کنیم، خدا می‌بخشد) ولی اعراض کند که بسیاری از این مکاتب علمی که پیدا شده اعراض است. معیشت، زندگی را سخت قرار می‌دهیم، زندگی سخت هم نه اینکه پول نداشته باشد همین زندگی‌هایی است که ما داریم. چون خدا خطاب به همه‌ی مردم می‌گوید، ما هم از همین جا می‌توانیم مثال بزنیم: فلان کس در فلان گوشه‌ی دنیا ثروتمند است، یک جزیره می‌خرد، مثل اینکه ما یک باغ می‌خریم او یک جزیره می‌خرد، کشتی تفریحی می‌خرد، مثلاً در آن کشتی شب‌نشینی درست می‌کند، ارکستری دارد ولی شب که می‌خواهد بخوابد هزار تا قرص می‌خورد که یک لحظه بخوابد، در آرزوی یک لحظه خواب است، مثل خوابی که همان کارگر کشتی دارد، می‌آید می‌بیند همینطور روی زمین دراز کشیده و خوابیده. روی میزش پانزده رقم غذا درست می‌کنند راه می‌رود تا می‌خواهد از این یک لقمه بخورد یادش می‌آید گفته‌اند قند دارد، از آن می‌خواهد

بخورد می‌گویند چربی خونت زیاد است نمک نخور و هیچی نمی‌تواند بخورد. این مَعِيشَةً صُنْكَأً است. نه اینکه ندارد همه چیز دارد ولی همه‌ی آن چیزهایی که دارد به این صورت است. خداوند در قرآن مثالی می‌زند، البته در قرآن این هم یک بحثی است ان‌شاءالله خواهیم داشت، آیات قرآن که فرموده است به مناسبت یک واقعه‌ی خاصی است که در زمان خود حضرت بوده است. منتها دستورالعملی که داده می‌شود و نتیجه‌گیری که از آن می‌کنند برای همیشه است برای همه‌ی ما هم هست. فلان کس گفت که من از تو پولدارترم، اولاد بیشتری دارم، قبیله‌ی بیشتری دارم و چنین و چنان. پیغمبر ﷺ فرزندانش در زمان حیاتش فاطمه علیها السلام بود (فرزند مستقلش). نوه‌های حضرت پنج تا نوه بودند پنج تا بچّه‌ی کوچک. ثروت نمی‌خواست همه‌ی ثروت، همه‌ی مسلمین مال حضرت بود ولی به او جواب می‌دهد خداوند اگر بخواهد و خداوند این کار را کرده که این مال و این فرزند را برایت بلا قرار بدهد که آرزو کنی کاش این مال را نداشتی، کاش که این فرزند را نداشتی. خیلی هست، می‌بینید. اینکه می‌گویند فرهنگ، فرهنگ یعنی نه وزارت فرهنگ، یعنی فرهنگ عمومی، طرز فکر مردم، عادات و رسوم، زیربنای همه چیز است، همین است. این فرهنگ ضد دینی که آن هم تقصیر کشیش‌ها بود و تفتیش عقاید. فرهنگ ضد دینی کشانده شد، کشانده شد، این همه مکاتب ایجاد شد.

هر مکتبی هم اول به عنوان یک مکتب علمی است، کتاب و روزنامه و اینها ولی در جامعه اثر می‌کند. مکتب مارکسیست که پیدا شد از مارکس بود و از انگلس بود بعد یکی دیگر پیدا شد کتاب نوشتند و روزنامه نوشتند و یک انقلاب کردند دویست سیصد میلیون نفر را زیر یوغ این فکر آوردند، کمونیست شوروی.

یا آن فکر برتری نژادی، که برتری نژادی را در دنیا یهودی‌ها ایجاد کردند آن هم با سوءاستفاده از عبارت *تورات*. در قرآن هم دارد به این عبارت *يا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ*^۱، به یاد بیاورید نعمت‌های خدا را (خطاب به یهود) و اینکه شما را بر مردم برتری داده است. بله زمانی که موسی علیه السلام مبعوث شد فقط در آن محیط همین قوم یهود خداپرست بودند، خداوند اینها را برداشت، نه اینکه برای تمام دنیا. بعد اینها آمدند گفتند اصلاً نژاد یهود بالاتر از همه‌ی نژادهاست خداوند ما را برگزیده. خداوند برگزیده بود، نه که حالا. عکس‌العمل این، ضد یهود بود که در دنیا پیدا شد و هنوز هم هست که هر چه یهودی هست بگیرد بکشید.

چون همه‌ی انسان‌ها، عملی که می‌کنند هرکاری که می‌کنند قبلاً در فکرشان یک چیزی هست آن فکر می‌خواهد خودش را به کرسی بنشانند همین فکرها به عمل می‌رسد، این شلوغی است که در

دنیا پیدا شده. اماً فعلاً یک روزنه‌ای در دنیا پیدا شده ولی فعلاً جلوی آن روزنه را هم آب گل‌آلود می‌گذارند، نمی‌گذارند آب صاف بیاید و آن این است که مردم به مذهب توجه کردند (حالا اسلام به‌جای خود، مسیحیت و یهود و زرتشتی‌ها هم توجه به مذهب کردند) اماً بلافاصله همان طرز فکر همان بنای عظیمی که آن افکار را آفریده بود و آن سازمان‌ها را آفریده بود، به جان این افتاد و از همین اعتقادات مذهبی همه‌ی اختلافات ایجاد شد (به‌قولی مذهب علیه مذهب) و همه جا به آن متصل می‌شود حالا هر کسی هر چه بخواهد بگوید یک آیه از قرآن می‌گوید. حالا غلط یا درست می‌گوید. ولی این روزنه پیدا شده که مردم توجه به مسائل مذهبی کردند و شاید ان‌شاءالله خداوند آن بنای عظیم را زینت بدهد. بنای عظیمش برای روح و جسم ما زندانی نباشد، برای زنده‌ها زینت بدهد. ان‌شاءالله.

اثر خواندن قرآن / داستان حضرت یعقوب و استغفار فرزندان / گذشت خیلی مورد

علاقه می‌خداوند است / کظم غیظ، عفو و احسان / استباط‌هایی که از آیات

قرآن می‌شود / حق الناس^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

شخصی از یکی از دانشمندان و محققین پرسیده بود من که قرآن چون خطش با خط فارسی یکی است، می‌توانم بخوانم ولی معنی آن را نمی‌فهمم، چه فایده که می‌گویید بخوان؟ یک جواب عامیانه‌ای او داد که کاملاً صحیح است، عامیانه که می‌گوییم نه اینکه بی‌اثر، نه! بسیار عالمانه‌ی عامیانه. عامیانه از لحاظ اینکه من عامی هم می‌فهمم. گفته بود شما که می‌روید پیش دکتر، دکتر نسخه می‌دهد، دکترها آنقدر بدخط هستند که نسخه‌اش را شما که هیچی دواخانه هم به زحمت می‌خواند ولی آن نسخه را عمل می‌کنید اثر می‌کند. اصلاً از نسخه هم نمی‌فهمید که این نسخه چیست؟ حالا یک طیب الهی آمده در ۱۴۰۰ سال پیش و برای درمان همه‌ی ناراحتی‌های شما گفته است این نسخه را بخوانید اثر دارد، بخوانید معنی آن را بفهمید اثرش بیشتر

است. بخوانید و با فهمِ معنی عمل هم بکنید باز هم اثرش از آن هم بیشتر است. ولی به هر جهت این را انجام بدهید این است که در دستورات اوراد نماز، تعقیبات نماز دستور فرمودند البتّه بعضی وقتها دستور فرمودند اقلّاً یک حزب ولی یکی ممکن است یک حزب هم نتواند بخواند بنابه آن مثل مشهور مَا لَا يُدْرِكُ كَلِمَةً لَا يَتْرُكُ كَلِمَةً چیزی که نمی‌توانید همه‌اش را به دست بیاورید همه‌اش را هم رها نکنید. هر چه می‌توانید از آن به دست بیاورید. حالا کسی یک حزب هم نمی‌تواند بخواند دو سطر از قرآن هر روز بخواند، آن اثر را می‌کند. اما بهتر این است که بفهمد و بهتر از آن، (به قولی: بهترترش) این است که بعد از فهمیدن عمل هم بکند. همه‌ی آیات قرآن اینطوری است حتّی آیاتی که قصّه‌ها در آن هست، به اصطلاح شرح قصّه‌ها هست.

مثلاً همین امروز خودم سوره‌ی یوسف را دارم می‌خوانم در آنجا وقتی که آن یازده گناهکار یعنی برادران یازده نبوده تا بودند برای اینکه یکی از آنها کوچک بود آنها که سوء قصد نسبت به جان یوسف داشتند، بعد که آمدند خدمت خود یوسف و گفتند امروز حقّاً تصدیق کردیم که خداوند تو را بر ما برتری داد، لَقَدْ آتَرَكَ اللهُ، این را امروز فهمیدیم، بعد اینها آمدند نزد پدرشان، چون این واقعه حضرت یعقوب را از پا در آورد البتّه می‌دانست به دلیل اینکه وقتی برگشتند پیراهن خون‌آلود یوسف را نشان دادند که گرگ یوسف را درید این هم

پیراهن اوست، ما حالا می‌گوییم که چطور یوسف را درید، پیراهن ماند؟ به هر جهت پیراهن را آوردند حضرت یعقوب گریه کرد ولی فرمود که سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ^۱، نفس شما برای شما یک امری را مشخص کرده، من صبر می‌کنم، صبر جمیل. همان تاریخ می‌دانست که یوسف زنده است برای اینکه بعدها هم به اینها گفت بروید بگردید یوسف و برادرش را پیدا کنید. منظور، آن نابینایی حضرت یعقوب به مناسبت این گرفتاری بود. این است که اوّل همه آمدند پیش یعقوب، گفتند که ما را ببخش. حضرت یعقوب فرمود که ان شاء الله به زودی برای شما از خداوند استغفار خواهم کرد. این یک آیه‌ای است که ما می‌خوانیم رد می‌شویم. از همین چند تا عبارت، چند تا کلمه، خیلی مسائل فهمیده می‌شود. اوّلًا به زودی این کار را خواهم کرد از قبیل همان علم و اطلاعی بود که داشت که یوسف از بین نرفته زنده است، بدون اینکه خودش هم بخواهد به اصطلاح در خودآگاهش باشد ناخودآگاهش برای شما وحی می‌کند. بعد هم نشان‌دهنده‌ی این است که یعقوب به فرزندان می‌گوید من هیچ حَقّی ندارم مگر آنچه خداوند بخواهد. همه‌ی ما همین هستیم منتها یعقوب می‌دانست مسلط بود. نگفت به زودی برای شما استغفار می‌خواهم شما را می‌بخشم. گفت به زودی برای شما از خداوند استغفار خواهم کرد یعنی اگر مرا اذیت کردید، خدا را اذیت کردید. همان فرمایش پیغمبر است در مورد حضرت

فاطمه علیها السلام که حضرت فرمود فاطمه پاره‌ی جگر من است هر که او را آزار دهد، اذیت کند، ناراضی کند، مرا ناراضی کرده و هر که مرا ناراضی کند، خدا را ناراضی کرده است. این معنا را حضرت یعقوب در بیانش گفت. اینجا هم نشان‌دهنده‌ی این است که معارف الهی در همه‌ی این ادیان یکی است. توحید است و نبوت و معاد. بعد هم وعده کرد که در چه زمانی؟ فرمود: *سَوْتُ اَسْتَغْفِرُ*، به‌زودی استغفار خواهم کرد، مؤکد آنچه بود. در همان لحظه البته گفت که برای شما با قاطعیت استغفار خواهم کرد، نگفتم من خودم معلوم نیست جانم چه باشد. یک ساعت دیگر زنده باشم یا نباشم. پس در آن لحظه که این حرف را فرمود بر نظام جهان مسلط بود. این را تفسیرهای مختلف کرده‌اند، بعضی‌ها گفته‌اند برای اینکه حضرت گفت تا شب‌جمعه بشود. شب‌جمعه برای ما اهمیت دارد برای مذهب یهود، یعنی در واقع مذهب حضرت ابراهیم در آنوقت، شب‌جمعه هم مثل شب‌های دیگر است، همه‌ی شب‌ها و روزها نزد خدا یک‌جور است. هر کدام را بگویید از این به بعد این کار را می‌کنید آن روز محترم می‌شود. البته در احترام روز یک‌شنبه تردید است من هر چه گشتم صراحت امر الهی پیدا نکردم ولی روز شنبه که حضرت موسی عید هفتگی اعلام کرد حضرت عیسی علیه السلام هم همان را اعلام کرد. به هر جهت شنبه با روزهای دیگر فرقی ندارد پس اگر هم حضرت یعقوب می‌خواست بگوید باید می‌گفت روز شنبه، چرا روز جمعه

گفته؟ این را شاید خیلی‌ها می‌خواهند که حرف‌های خودشان را اهمّیت بدهند مهم جلوه کنند ولو حرف نابجا و دروغی برای این کار بگویند. شاید کسی خواسته نشان بدهد که جمعه خیلی اهمّیت دارد. بله جمعه خیلی اهمّیت دارد ولی برای یعقوب نه. بعضی‌ها می‌گویند اینکه گفت بعداً، برای اینکه بعد از نماز صبح، استغفار کند خدا آنوقت قبول می‌کند. از ما که اگر زمین و زمان برویم با این زبان و... می‌بینیم قبول نمی‌کند ولی از پیغمبرانش همانوقت که تقاضا کنند قبول شده است می‌گوید: «ای دعا از تو اجابت هم ز تو». اگر حالی به آنها داد که بخواهند، همانوقت بخشیده شده است. بنابراین این که گفت بعداً استغفار می‌کنم چیست؟ از خود آیات قرآن به نظر من اینطور می‌شود استنباط کرد. اینکه بحث در قرآن است که هر چه دقت کنیم بخوانیم یک استنباط‌هایی می‌کنیم منتها هیچ استنباطی با ظاهر قرآن نباید منافات داشته باشد؛ علی‌رغم ظاهر یک استنباطی بکنند صحیح نیست. در آیات قرآن می‌بینیم یک‌جا هست غیظ است نسبت به مردم، بندگان خدا، راجع به مؤمنینی که می‌خواهند به بهشت ببرند، به‌قولی بهشتی است، می‌فرماید دم در می‌ایستند او را دم در نگه می‌دارند دلش را از غل و غش‌هایی که نسبت به برادرانش دارد پاک می‌کنند می‌شویند (آیه‌اش حالا یادم نمی‌آید) و بعد می‌برند. در آنجا با همان برادری که با هم بد بودند روبرو می‌نشینند یعنی خیلی دوستانه. پس گذشت خیلی مورد علاقه‌ی خداوند است و گذشت را هم چه کسی باید

بکند؟ همان کسی که لطمه دیده است. به مؤمنین نمی‌گویند که خدا از او گذشت کرده بیا بنشین، او را نگه‌می‌دارند دل خودش را پاک می‌کنند یعنی به اختیار اوست. البتّه یک‌جا در دعاها دارد که فَأَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبِيدِكَ أَوْ أَمَةٍ مِنْ إِمَائِكَ كَانَتْ لَهُ قِيَلِي مَظْلَمَةٌ ظَلَمْتُهَا... دعا می‌کند، خدایا اگر بنده‌ی تو، یکی از بندگان بر من حَقّی دارد من حَقّش را پایمال کردم چه زنده است چه مرده ولی دست من به او نمی‌رسد که از او معذرت بخواهم یعنی تصدیق می‌کند که اگر دستم رسید باید از او معذرت بخواهم وَحَيَّا كَانَ أَوْ مَيَّنَا فَفَضَّرَتْ يَدِي وَصَاقَ وَسْعِي عَنْ رَدِّهَا إِلَيْهِ وَالتَّحَلُّلِ مِنْهُ می‌گوید اینجا از تو خواهش می‌کنم او که همانجا نزد توست او را از من راضی بگردان، یعنی باز هم خودش.

جای دیگر می‌فرماید وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ^۱، تعریف می‌کند آنهایی که کظم غیظ می‌کنند غیظی که دارند نسبت به برادر مؤمن می‌خورند وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ آنهایی که بعد از درجه بالاتری یعنی کظم غیظ کردند و غیظشان را خوردند در دل هم عفو می‌کنند. چون کظم این است که عفو نکردند، ولی غیظشان را فرو بردند. وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ درجه‌ی آخر خداوند محسنین را دوست دارد. اینجا هم نشان داده می‌شود که عفو از برادر مؤمن، گذشت از برادر مؤمن خیلی خوب است و توصیه شده است.

جای دیگر آیاتی که یادم می‌آید وَاللّٰهُمَّ جَا رَاجِعْ بِهٖ غٰذِشْتِ و

صَلِحَ آيَاتِ فِرَاوَانَ اسْتَفَمَّنْ عُنْفِي لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٍ فَاتَّبَاعَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٍ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ^۱، در مورد قصاص می‌گوید: وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ^۲، بعد دنباله‌اش در جای دیگر می‌فرماید: کسی که از برادرش چیزی را عفو کند و پیروی معروف کند و به او احسان هم بکند.

پس نگرانی یعنی توجّه حضرت یعقوب و فرزندان حضرت یعقوب این بود که من یک نفر از شما صدمه دیدم ولی آن هم شما به من صدمه نزدید شما یک کاری کردید که آن کار به من صدمه زده، مستقیم به من صدمه نزدید. ولی به یک کسی مستقیم صدمه زدید و آن کیست؟ یوسف است او را در چاه انداختید و... باید او از شما گذشت کند. این در عبارت قرآن نیست ولی آدم اگر فکر کند البته این هم نه اینکه حتماً همین است چون استنباط‌هایی که ما می‌کنیم از آیات قرآن اگر مخالف با قرآن نباشد برای خودش یا برای هرکسی قابل قبول است ولی دلیل این نیست که حتماً همان است ممکن است یکی یک استنباط بهتری، مدلل‌تری بکند. استنباطی که من خودم از این کردم این است، می‌فرماید: باید اوّل یوسف گذشت کند. گوا اینکه خود یعقوب پدر یوسف بود که عملاً اختیاردار بود، پیر و مرشد یوسف بود کسی بود که یوسف را خداوند به‌خاطر اینکه غفلت کرد، کوتاهی کرد دیر پیاده شد به پدر سجده کند، تعظیم کند خداوند او را مجازات کرد. یعقوب این همه اهمّیت دارد، مع‌ذلک از طرف یوسف عفو نکرد. گفت از خداوند

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۸.

۲. سوره بقره، آیه ۱۷۹.

استغفار شما را خواهم خواست پس خداوند هم به نظر می‌رسد، موکول کرده حقّ خودش را به حقّ النَّاس این در فقه هم هست در اخلاق اسلامی هم هست که اگر حقّ النَّاس به گردن کسی باشد خدا نمی‌بخشد اوّل باید آن کسی که صدمه دیده یا حقّی به گردن ما دارد، هرکسی هست، از ما بگذرد. حقّش را بدهیم. البتّه حق هم نه اینکه هرکسی هر چه گفت حقّ اوست، دیگر آن تشخیص جداگانه‌ای است، بعد خدا می‌بخشد.

این است که برادران یوسف آمدند پیش یوسف و گفتند ما را ببخش، این دیگر آیه‌ی قرآن است از یوسف معذرت‌خواهی کردند گفتند ما را ببخش. یوسف فرمود: لا تُزَيِّبْ عَلَیْكُمْ^۱، امروز دیگر بر شما مجازاتی گناهی نیست. در واقع این عبارت هم فهمیده می‌شود که یعنی همان روز من شما را بخشیدم، از اینجا فهمیده می‌شود که وقتی در چاه بود فرشته‌ای آمد گفت که ناراحت نباش به‌زودی آنها خواهند فهمید، به آنها آشکار خواهند کرد که چه خطایی کردند، این است که می‌دانست. بعد که حضرت یوسف آنها را بخشید، آنوقت حضرت یعقوب هم بخشید که بعضی‌ها می‌گویند اکثرشان یا همه‌ی این فرزندان به ترتیب پیغمبر شدند. آنوقت‌ها به اصطلاح یک پیغمبر کل بود، و اینها پیغمبرانی بودند که از طرف او نماینده بودند. حالا صحبت قرآن خواندن است که همه‌ی آیاتش را آدم مسلط که باشد با هم جمع کند خیلی چیزهای تازه برای همین زندگی دنیا می‌فهمد.

اگر در کاری یا امر خیری شکست خوردید، نباید رها کنید باید ادامه بدهید / مشکلات
دنیایی / کمتر خرج کردن در خانواده به عهده‌ی زن است / اقتصاد مصرف / اعراض
از ذکر خداوند یعنی در هر مورد وظیفه‌ای که خدا گفته است را فراموش نکنیم / داستان
حضرت یوسف و تعبیر خواب / جز به خدا متوسل نشود / معجزات پغمبران^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

الان مثل اینکه هیچ زندگی آرام و بدون مشکلات نیست
بنابراین توقع اینکه برای ما یک زندگی آرامی که هیچ دغدغه در آن
نباشد، نمی‌شود داشت و اصولاً هم برای نوع بشر جز کودکان که
از مسئولیت‌ها مبری هستند هیچ بشری بدون مسئولیت نیست و خود
مسئولیت گرفتاری به دنباله‌اش دارد. در زندگی هم فعالیت ما از همه‌ی
جهات باید باشد هم از جهات معنوی به جلو برویم هم از جهات زندگی
مادّی. به قول یک دانشمندی که می‌خواسته سعادت را تعریف کند
می‌گوید سعادت این است که آدم دنبال سعادت برود و الاً خودش یک

حدّی ندارد که بگوییم حالا به سعادت رسیدیم، به هدف رسیدیم تمام شد. خود این فعالیت هدف است؛ که دیروز یا پریروز بود صحبت کردم گفتم که خداوند شیطان را و آدم و حوا را که به کره‌ی زمین فرستاد به شیطان تا روز قیامت مهلت داد. بنابراین نمی‌شود توقع داشت خداوند جلوی شیطان را بگیرد. به او مهلت داده به ما هم مهلت داده، فعالیت داده. بنابراین از اینکه در یک کاری در یک امر خیری ناکام شده شکست خوردید، نباید رها بکنید باید ادامه بدهید، جنگ این حرف‌ها را دارد. همیشه باید در حال جنگ باشید.

اما این مشکلات دنیایی مان غالباً یا بیکاری است یا ازدواج است یا برخوردهای ناروا یا بین زن و شوهر یا بین پدر و فرزند و امثال اینها. بیشتر این چیزها است. اینها یک مقداری تقصیر فرد نیست، تقصیر یعنی خود جامعه این وضع را به وجود آورده. از مواردی است که یک نفر به آتش دیگری می‌سوزد وظیفه‌ی اجتماعی که همه دارند باید فکر کنند مطابق آن وظیفه‌ی اجتماعی‌شان به نحوی که می‌توانند در اصلاح امور اقدام کنند. تازه اختلافات و مشکلات ازدواج و خانوادگی هم یک قسمت عمده‌اش به مسائل مادی برمی‌گردد، به وضع زندگی، وضع اقتصاد. مثلاً می‌گویند فلان تاجر، کاسب، تاجر ورشکسته شده زنش ول کرده رفته. این صحیح نیست در آن ایامی که با هم خوب بودند زندگی مشترکی داشتند با هم باشند تحمل کنند این ایامی که

ناراحتی هم هست باز هم باید تحمل کنند و بنابراین این امر موجب کدورت بین زن و شوهری نباید باشد بلکه زن باید در اینجا کمک کند. کمک کردنش هم این است که در داخل منزل در مدیریت خرج و اداره‌ی خانواده یک نحوی بکند که کمتر احساس ناراحتی باشد.

می‌گویند انسان از دو طریق ثروتمند می‌شود یا اینکه حقوقش، درآمدش زیادتر بشود یا اینکه خرجش کمتر بشود. حالا یکی از اینها که همیشه به اختیار ما هست که خرج را کمتر کنیم. این (خرج کمتر کردن) در خانواده به عهده‌ی زن است البته آن کسانی که از خرج کردن ما استفاده می‌کنند مثلاً یک چیزهای تجملی که خیلی هم متداول شده، درست می‌کنند، تبلیغ می‌کنند که اینها را بخرید زیادتر استفاده کنید آنها البته نمی‌خواهند که ما خرج را کم کنیم. مدتی است از وقتی که اقتصاد یک‌قدری در دنیا اهمیت پیدا کرده این مسأله‌ی اقتصاد مصرف آمده اصلاً حال آدم‌ها را گرفته. اگر سعی کنند هر چه مصرف کمتر باشد از مشکلات زندگی کاسته می‌شود برای اینکه این مشکلات مصرفی گرچه ظاهراً به نظر می‌رسد خیلی اثر ندارد ولی عملاً اعصاب همه را خراب می‌کند که با هم در تضاد باشند.

آن ازدواجی که خداوند دلش می‌خواست و اعلام کرده که من برای شما یک چنین چیزی فراهم کردم می‌گوید: لَسْتُمْ كُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ

بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً^۱، همسرگزینی برای این است که آرامش پیدا کنید حالا جهات مختلف دارد و بین شما دوستی و رحمت قرار داد. حالا سعی کنیم که در خانواده اینطور باشیم تا خانواده‌ی ما مورد نظر خداوند باشد. دیروز نمی‌دانم اینجا بود یا برای آقایان مثال زدیم که خداوند می‌فرماید وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى^۲، کسی که از یاد من اعراض کرد، رو برگرداند، برایش معیشت سختی قرار می‌دهیم. معیشت سخت هم این نیست که پول نداشته باشد، نه! چه بسا یک کارگر ساده‌ای که خیلی هم از زندگیش راضی است، همان کارگر ساده نان در می‌آورد و نان خالی می‌خورد خیلی بیشتر لذت می‌برد از آن میلیارد. مَعِيشَةً ضَنْكاً همین تنگی خلق ماست، تنگی اخلاق ماست. می‌گوید کسی که از یاد خدا اعراض کند، نمی‌گوید فراموش کند، گاهی فراموشی دارد، مثلاً در خود حضرت یوسف علیه السلام که قرآن می‌گوید که خدایش را فراموش کرد، گفت که یاد من باش که من در زندان گنهکار نیستم. این فراموشی را خدا می‌بخشد برای همه هم ممکن است پیدا بشود. اما اعراض این است که نه! با آگاهی و اهمیت بر اطلاع خداوند از او روگرداند. روگرداندن از ذکر خداوند هم فقط این نیست که ۲۴ ساعته تسبیح دست بگیریم و به قولی یامفت یامفت بگوییم. نه! اعراض از ذکر خدا این است که در

۱. سوره روم، آیه ۲۱.

۲. سوره طه، آیه ۱۲۴.

هر مورد، وظیفه‌ای که خدا گفته است را فراموش کنیم مثلاً در موقع غذا خوردن خدا گفته اوّل بسم‌الله بگو، یادمان می‌رود، این فراموشی است یا از همین چیزهای خیلی ساده از این قبیل که در قدیم البته خیلی از مردم هم، بزرگان عرفانی سعی داشتند جزئیات را هم انجام بدهند. در تذکرة‌الاولیاء هست جنید بغدادی با عده‌ای می‌رفت، بلند شد می‌خواست راه برود تیمم گرفت. در بغداد رودخانه دجله از وسط شهر رد می‌شود، یکی از مریدانش گفت آن دجله، آب آنجاست. جنید گفت می‌دانم و می‌بینم آب آنجاست ولی تو مطمئن هستی من تا آنجا برسم زنده خواهم بود یا نه؟ یک لحظه نباید از یاد خدا غافل باشند و یاد خدا هم متضمن طهارت شرعی است. این یاد خدا به این طریق. چند تا مثال دیگر هست که یادم بود ولی الان یادم رفته است.

به هر جهت در جزئیات دارد همین جنید به شاگردی یا به طالبی گفت که برو پیش فلان شیخ. او آمد دید شیخ دارد می‌رود مسجد، نگاه کرد دید با پای چپ وارد مسجد شد، ترک یک مستحب. برگشت گفت شیخی که این مستحب را اجرا نمی‌کند یعنی با پای راست به مسجد نمی‌رود من قبولش ندارم. این اغراق است صحیح نیست ولی نشاندنده‌ی این است که جزئیات دستور خداوند هر کدام را انسان یادش بود باید انجام بدهد. هیچکدامش را بی‌اهمیت تلقی نکند نگوید مهم نیست وقتی اینطوری باشد از مَعِيشَةً صَنْكاً دور و برش نمی‌آید

اگر از لحاظ مالی هم فشار آمد می‌تواند تحمل کند، آنقدری که می‌تواند رفع می‌کند بیشتر نتواند تحمل می‌کند. همه برمی‌گردد به اینکه انسان یاد خدا را فراموش نکند، اعراض که به طریق اولی خیلی بد است ولی فراموشی هم همین ضرر را دارد. در نمونه‌ی همین برای اینکه خداوند به ما نشان بدهد داستان حضرت یوسف را فرموده و در یک سوره‌ی مفصل گفته است. یک سوره‌ی کامل به نام حضرت یوسف و فقط هم از حضرت یوسف ذکر شده است. وقتی حضرت یوسف آن خواب را دید خودش هم فهمید که تعبیرش چیست برای اینکه بلافاصله پدر که حضرت یعقوب پیغمبر بود گفت که خداوند به تو تعبیر خواب را یاد می‌دهد و به طریق خوب به تو درس می‌دهد اما این خواب را به کسی نگو. یوسف حالا روی هر جهتی (در قرآن ننوشته ولی اخبار گفته‌اند، از قرآن هم از دنباله‌ی داستان معلوم است) یوسف این خواب را گفت که برایش توطئه کردند. حتی در تورات دارد که برادرها به او پرخاش کردند که این خوابت معنایش این است که می‌خواهی ماها همه به تو سجده کنیم؟ از این عصبانی شدند و بعد هم آن جهات. خداوند جبران این عدم اطاعت را، برای اینکه یاد خداوند یاد دستوراتی است که پیغمبر هم داده. پیغمبر به او این دستور را داد نباید فراموش می‌کرد باید یادش بود، به این زودی خداوند جبران کرد. برای ماها به این زودی جبران نمی‌کند برای اینکه نمی‌فهمیم ولی برای یوسف

بلافاصله جبران کرد که یوسف بفهمد و داستان را هم گفت برای اینکه شاید ماها هم بفهمیم که وقتی پیغمبر، مرشدش به اصطلاح فرمود نگو! نباید به کسی بگوید، بعد آن داستان‌ها شد تا در زندان بود. در زندان که بود دو تا از زندانی‌ها خوابی دیدند که برایش گفتند. حضرت تعبیر کرد و به یکی گفت که فردا اعدام می‌کنند، به دارت می‌زنند، به آن یکی دیگر گفت فردا تو را می‌بخشند برمی‌گردی به همان شغل قبلی یعنی ندیم پادشاه. قرآن می‌گوید که یوسف خدای خودش را یادش رفت و به آنی که می‌خواست ندیم پادشاه بشود گفت وقتی به اربابت رسیدی بگو یوسف هم بی‌گناه زندانی است که بعد از این، بلافاصله جبرئیل یا فرشته‌ی دیگری آمد از یوسف بازخواست کرد. گفت در تمام زندگیت چه کسی تو را نگاه‌داشته؟ خداوند نگاه‌داشته. گفت حالا به کس دیگری متوسل می‌شوی؟ یوسف استغفار کرد. بعد خداوند گفت به جبران این، مجازات این است که هفت سال در زندان بمانی. قرار نبود هفت سال در زندان بماند قرار بود یک پنج‌شش روزی هفت‌هشت روزی باشد بعد آزادش کنند. طول کشید، هفت سال در زندان بود. این فراموشی از یاد خداست. یاد خدا را فراموش نکرده آن اثری که بر یاد خدا هست فراموش کرده یعنی جز به خدا متوسل نشود. بعد که پدر و مادر و اقوام و برادرها را گفت که بیایند به مصر خود یوسف هم رفت به استقبال یا کوتاهی کرد یا کوچک شمرد این مسأله را که پدر را باید احترام کرد،

خیلی احترام کرد دیر متوجه شد که یعقوب و همسرش که خاله‌ی یوسف تلقی می‌شد اینها پیاده شدند و به‌عنوان احترام سجده کردند بعد یوسف پیاده شد و جوابشان را داد که خداوند گفت چرا این دستور مرا فراموش کردی؟ چون این دستور احترام و اطاعت پدر و مادر در تمام ادیان هست، خداوند به همه دستور داده است. یوسف، عمدی هم نکرد، کوتاهی کرد. به پاداش این خداوند فرمود که نبوت را، پیغمبری را از نسل تو برداشتم و به نسل دیگری دادم که یوسف خودش پیغمبر شد، ولی نسلش بعد از او پیغمبر نشد. چرا؟ چون به پدر توجه نکرد. اینها همه آن چیزی است که یاد خدا *أَعْرَضَ* عَنْ ذِكْرِي چه از یاد خدا اعراض کند، چه از یاد خدا فراموش کند. البته فراموشی را از ما خدا می‌بخشد تا استغفار کنیم تا برگردیم از آن فراموشی‌مان به یاد، خداوند می‌بخشد اما از بزرگان، از پیغمبران همین فراموشی را هم یک مجازات می‌کند منتها به هر جهت مجازات سبک‌تری از اعراض. اما از ما اعراض را خداوند مجازات می‌کند فراموشی را مجازات نمی‌کند. این است که اگر هر یک از وظایف، هر یک از چیزها را فراموش کردید و از این جهت یادتان رفت اگر از صمیم قلب استغفار بکنید مطمئن باشید خدا می‌بخشد اما زنده‌ار اعراض نکنید از یاد خدا.

برای بزرگان، اولیاء، اوصیاء معجزه نمی‌گویند کرامت می‌گویند. معجزه عبارت از این بود که پیغمبران مردم را به خودشان دعوت

می کردند. می گفتند بیایید حرف ما را گوش بدهید اطاعت کنید تا نجات پیدا کنید. اما اولیاء به خودشان دعوت نمی کردند. اولیاء حرفهایشان را می زدند به هر که می رسید اگر دلش می خواست او می آمد اینجا تقاضا می کرد. پیغمبران هر کدام معجزه‌ای داشتند بنابه مقتضیات زمان خودشان و بنابه امر و اراده‌ی الهی. از پیغمبران، حضرت آدم معجزه‌اش این بود که به حرف خدا گوش نداد ما را بیچاره کرد، این از معجزه‌ی آدم البته خداوند او را بخشید ولی ماها را نمی دانم ببخشد یا نه؟! برای اینکه اگر او این کار را نکرده بود ما در این دنیا نبودیم، ما همه‌مان در همان بهشت بودیم، آنوقت ماها می رفتیم از آن درخت می خوردیم که بیرونمان کند، به هر جهت.

بعد حضرت نوح، حضرت نوح معجزه‌اش این بود که خبر داد از آینده به مردم گفت. گفت که در اینجا، کجا؟ مثل کویر لوت، اینهایی که از شهرهای دور به بیدخت آمده‌اند، دیده‌اند یک کویری هست پر از ریگ، اگر تابستان از آنجا رد شده باشید که بیچاره می شوید. آنوقت‌ها هم که ما با ماشین می رفتیم سعی می کردند روز از اینجا رد نشوند برای اینکه خیلی گرم بود. در یک چنین جایی نوح گفت آقا! پس فردا (یک پس فردایی) بارانی می آید همه‌ی اینجا را آب می گیرد و همه غرق می شوید مگر هرکسی به من ایمان بیاورد و به این کشتی که من می سازم سوار بشود. وسط کویر لوت یکی کشتی بسازد. همه

می‌گفتند دیوانه است ولی بعد حرفش درست درآمد.

حضرت ابراهیم که داستانش را می‌دانید. گفتند در آتش می‌اندازیمت، انداختند در آتش دیدند آتش گلستان شد. حضرت موسی علیه السلام که به قول قرآن **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ**، نه نشانه نه معجزه به حضرت موسی داد که داستانش را می‌دانید. خداوند معجزه داد که خود موسی قبلاً می‌گفت مثلاً چنین کنید به خدا ایمان بیاورید بنی‌اسرائیل را آزاد کنید که بیایند و الا این رودخانه‌ی نیل بزرگ‌ترین رود شهر از رودهای بزرگ دنیاست. این رودخانه خون می‌شود. آن روزی که گفته بود، رودخانه برای کفار خون شد. برای یهودی‌ها، پیروان موسی نه، آب برمی‌داشتند، که حتی یک مصری که با یک یهودی آشنا بودند رفیق بودند گفت تو از این رودخانه آب بردار بعد به من بده. یهودی آب برداشت آب خوب بود، در ظرف این ریخت، خون شد. اینها معجزات موسی بود و خیلی از این قبیل.

بعد حضرت عیسی که حالا بعد می‌گوییم. بعد پیغمبر ما شق‌القمر و وقایعی از این قبیل که داستان‌هایش را می‌دانید. منظور من این تکه است: حضرت عیسی مرده زنده می‌کرد و شفا می‌داد بیماری‌های لاعلاج را. آنوقت‌ها جزام و برص فراوان بود. در هر دورانی معجزه‌ای بنابه مقتضیات زمان خودشان و بنابه امر و اراده‌ی الهی بود.

اتهاماتی که به اسلام می‌زنند / ایرادی که در داخل اسلام به صوفی‌ها می‌گیرند که صوفی‌ها
به عقل‌کاری نذارند / نباید از بیچ‌حلمی نا‌حقی برسید / صلاحیت اخذ بیعت چیزی
نیست که با تحصیل و خواندن فلان کتاب تحصیل شود / مسائل شرعی و چهار شرط
برای فقیه / فقیه اگر در اعتقادات اظهار نظر بکند، صلاحیت ندارد مگر تعقل باشد^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یک چیزی هست به صورت طنز می‌گویند: «کلوا واشربوا را تو
در گوش کن، ولا تسرفوا را فراموش کن». آیه‌ی قرآن است که کُلُوا
وَأَشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا^۲، بخورید، بیاشامید اسراف نکنید که حالا این را بگوییم
اسراف چیست؟ اصلاً آقایان دنبال این نرفتند که اسراف چیست؟
می‌گوید آن بخورید و بیاشامید را گوش بده مرتب بخور و بیاشام، اما
اسراف نکنید را یادت برود، فراموشش کن. اصلاً یک خصوصیتی
چیزی که در حتی سؤالات و ایرادات دیده می‌شود یکی همین که
هرکسی، هر طوری میل خودش هست تفسیر می‌کند. خیلی سؤالاتی

۱. تاریخ ۱۳۸۴/۷/۵ ه. ش.

۲. سوره اعراف، آیه ۳۱.

از همین قبیل هست. یک مسأله‌ای که خیلی در طی تاریخ قلقلک داده، ناراحت کرده، در دوره‌های اخیر کاری نتوانسته بکند، چرا در یک دورانی قتل و آدمکشی و اینها هم بوده، همیشه بوده، دین بهانه بوده برای اینکه آنهای دیگر را بزنند کنار، خودشان بیایند. متلک‌ها و طنزها و جوک‌هایی هم که در این زمینه ساخته شده فراوان است، محتاج به گفتن نیست.

به نظرم ابن بطوطه باشد که سفرنامه‌ی خیلی مشهوری دارد می‌گوید که فلان سال رفتم به ری (حضرت عبدالعظیم فعلی) دیدم یک محله و کلی خانه‌ها خرابه است، گفتم چه شده؟ اینجا چیست؟ گفتند که مثلاً مالکی‌ها و حنفی‌ها با شافعی‌ها بد بودند ریختند اینجا را خراب کردند. گفت این گذشت، سال بعد یا دو سال دیگر هم آمدم دیدم یک محله‌ی دیگر هم خراب است، گفتم اینجا چه شده؟ گفتند آن دو تا که با هم ساخته بودند آنها هم با هم اختلاف پیدا کردند یکی ریخت اینجا را هم خراب کرد. این ظاهر ساختمان است که خراب کردند اما خراب کردن باطن را هنوز هم هست. البتّه الحمدلله حالا دوران چه شده، غیر از این اتهامی که به اسلام می‌زنند، مسأله‌ی سیاسی نیست که ایران یا غیره، اسلام را می‌گویند اسلام دین تروریستی است، ما اگر خودمان را بگذاریم جای یک نفر به اصطلاح محقق غیرمسلمان، نه جنبه‌ی معنوی، ما اسلام را جنبه‌ی معنوی می‌دانیم ولی آنها اسلام را یک نظام حکومتی می‌دانند، از آن جنبه نگاه کنند، حق دارند چنین

استنباطی بکنند. از همین پایین گرفته در بالا که اسلام به شیعه و سُنی تقسیم شده و سُنی چهار مکتب است. در خود داخل شیعه این، آن را تکفیر می کند و آن، این را تکفیر می کند. آخر آنهایی که فرض کنید قهرمان بوکس هستند یا بوکس بازی می کنند وقتی هیچکس را پیدا نکردند یا وقتی زورشان به کس دیگر نرسید می زنند چانه‌ی رفیقشان را می شکنند و دعوا می کنند.

البته الحمدلله آنطور بلاهایی که سر شهر ری آنوقت‌ها آوردند حالا نیست. غیر از مسأله‌ی تروریستی، اتهامی که به اسلام می زنند حالا دوران، دوران چماق علمی شده. می گویند که اسلام و کشورهای اسلامی عقب مانده‌اند، علم ندارند. آن علمی که شما می گویند ما در را می بندیم دور و بر اسلام، که قسمت عمده‌ی دنیاست. ولی در داخل اسلام، می گویند که صوفی‌ها به عقل کاری ندارند، با عشق کار دارند؛ کَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ، آنهایی که این اتهام را می زنند، نه معنی عشق را می فهمند نه معنی عقل را. اگر عقلی هست در صوفی‌هاست و اگر بی عقلی هست در ضدصوفی‌هاست؛ نه هر صوفی‌ای. بسیار سفر باید تا پخته شود خامی

صوفی نشود صافی تا درنکشد جامی

با هر اسلحه‌ای هم مثل خودش باید رفتار کرد، حالا از اسلحه‌های قدیم مثال می زنم برای اینکه من اینهای فعلی را زیاد وارد نیستیم، آنها را بس که در داستان‌ها خواندیم یا در فیلم‌ها دیدیم. اگر

دشمن شمشیر دارد باید با شمشیر با آن مبارزه کرد، اگر شمشیر دارد با گرز نمی‌شود، هر چیزی را به همان اسلحه‌ای که او دارد، باید مقابله کرد. البته این مسأله بطور ضمنی از آیه‌ی قرآن هم فهمیده می‌شود، آیه‌ی قرآن اگر خوب فهمیده بشود در عمقش دقت کنیم، همه‌ی زندگی ما را می‌تواند تأمین کند. وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ، آنچه می‌توانید از قدرت‌ها و اسلحه وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ، قُوَّة را هم آورده، اسلحه هم در واقع یعنی لشکر، وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ، که با اینها چه کار کند؟ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ، دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید. نه اینکه دشمن خودتان و دشمن خدا را بزنید بکشید. بله، اگر نترسید، آمد جلو، مستعد هم هستید، او را می‌زنید.

حالا آدم چه بکند وقتی که مثلاً فرض کنید یک برادری را شما به او سلام کردید احترامش هم کردید، رفته. نشسته‌اید یک مرتبه می‌بینید با شمشیر آمده می‌خواهد شما را بزند. شما اگر عصبانی بشوید بلند شوید یقه‌اش را بگیرید خفه‌اش کنید حق دارید؛ نه اینکه حق دارید، عکس‌العملش همین می‌شود. حالا این انتقاداتی است که از صوفی‌ها می‌کنند. اصلاً درویش‌ها به هیچ جا کار ندارند جز به اسلام و مسلمانی (نگویند اینها به هیچ جا کار ندارند، من فوری متوجه شدم، الان این هم یک اتهامی می‌شود) ولی این خاصیت هست که نباید از

هیچ حمله‌ی ناحقی بترسید؛ چه در جنگ‌های عادی، چه در جنگ‌های فکری، جنگ‌های فطری.

بعد از غیبت حضرت امام دوازدهم که ما هفته‌ی گذشته جشن تولّدش را گرفتیم، وقتی خداوند در قرآن می‌گوید یعنی پیغمبر بنابه امر خدا در قرآن خطاب به غیرمسلمان‌ها می‌گوید: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا^۱ به مسیحی، یهودی، زرتشتی می‌گوید بیا بید بنشینید ما یک کلمه مشترک که داریم و آن وجود خداوند است روی این کلمه با هم توافق داشته باشیم زندگی عادی داشته باشیم، این یک‌جا.

یک‌جای دیگر خداوند به پیغمبر ﷺ این دستور را می‌دهد، می‌گوید: وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ^۲ با آنها در امور مشورت بکن. با چه کسانی؟ آیه‌ی قبلش را بخوانید، منافقین، مشرکین، کفار. آنهايي که باید زد و کشت. می‌گوید حرف آنها را بشنو ولی بعد که می‌خواهی تصمیم بگیری، خودت تصمیم بگیر به آنها نگو تصمیم شما چیست، خودت تصمیم بگیر. این صلح و سلامت است.

پیغمبر هیچوقت جنگ تهاجمی نکرد که بگوییم تروریست بود و فلان و.... حالا ما در داخله‌ی اسلام، در داخله‌ی شیعه‌ی دوازده امامی، همین امامی که الان حیّ و حاضر است، در کراهی زمین، در میان جمعیت کراهی زمین نمی‌دانیم کجاست؟ در بین همان‌ها اختلاف

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

می‌اندازند. کم مانده که کشور ما هم مثل ریِ قدیم بشود. بعد از غیبت حضرت، چون تا حضرت حاضر بودند یعنی زمان ظهور ائمه بود از این جهات اختلافاتی وجود نداشت، هر کسی هر چه می‌گفت از کسی بد هم می‌گفتند، می‌گفتند آدم خوبی نیست، نباشد. خیلی از نمایندگان که خود حضرت عسکری یا جواد تعیین کردند خیانت هم کردند برای اینکه بشر است، شیطان هم آن طرف هست که مرتب در پوستش برود ولی حضرت وقتی غیبت کردند، توصیه کردند.

در مورد بیعت، ما می‌دانیم پیغمبر بیعت می‌گرفت، علی علیه السلام بیعت می‌گرفت، ائمه بیعت می‌گرفتند فصل مفصلی هم راجع به بیعت نوشتم. ائمه را هم که خلفا مخالفت می‌کردند می‌خواستند از بین ببرند می‌گفتند اینها بیعت می‌گیرند، خیال می‌کردند بیعت در نظر آنها فقط برای خلافت است و حال آنکه ائمه می‌گفتند: نه، ما بیعت نمی‌گیریم یعنی آن بیعتی که تو می‌گویی ما نمی‌گیریم. این بیعت از لحاظ شرعی وضع شد، در زمان پیغمبر تشریح شد، نسخش هم که نرسیده است. نسخ احکام قرآن و احکام شریعت را حتی ائمه به خودشان حق نمی‌دادند، می‌گفتند نمی‌شود نسخ کرد. پس در زمان غیبت این چه می‌شود؟ حضرت اینجا جدا کردند، مصلحت بزرگی بود، گفتند که بیعت را به شخص خاصی سپردم چون بیعت و صلاحیت اخذ بیعت چیزی نیست که با تحصیل و خواندن فلان کتاب تحصیل بشود، پیغمبر خودش اُمی بود.

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

این را به شخص خاصی سپردند و به آن شخص هم اجازه دادند که برای بعد از مرگ خودت به یک شخص خاصی که تربیت می‌کنی بدهی و او به دیگری و او به دیگری الی قیام قائم عز و جلاله.

مسائل شرعی را، مسائلی که می‌شود با علم، درس خواندن فهمید، آن مسائل را گذاشتند در اختیار هرکسی که دارای این خصوصیت باشد، خصوصیتش چیست؟ چهار تا شرط دارد، مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُحَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ، چهار شرط است که هر شرطش را اگر من داشته باشم، شما داشته باشید می‌توانیم امیدوار باشیم که ما را به بهشت می‌برد، هر شرطش را، چهار شرط است. آن هم چیست مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ، فقیه باشد که این چهار شرط را دارد. فقیه چیست؟ فقیه طبق آیه‌ی قرآن آیه‌ای که مشهور است به آیه‌ی نفر می‌گوید از هر گروه‌تان یک عده‌ای بروند در مورد دین بررسی کنند لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ^۱، اینطور اشخاص آنوقت لِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ.

در اول همه‌ی رساله‌ها نوشته است، این رساله‌های عملی برای تقلید است یعنی مثلاً نماز را چگونه بخوانیم؟ هرکسی هم باید یک مرجع تقلید داشته باشد، از فقرا هم همینطور. این به تشخیص خودشان

است، آنوقت نوشتند این در مورد اعتقادات نیست. پس چرا در مورد اعتقادات اظهار نظر می‌کنند؟ می‌نویسد که فقیه نباید در این اعتقادات اظهار نظر کند بعد خودش اظهار نظر می‌کند. این اصلاً صلاحیت مرجعیت دارد؟ نه! بنابراین کسی که ندانسته این کار را می‌کند صلاحیت اینکه مرجع تقلید باشد، ندارد و من که از چنین شخصی اگر بخواهم تقلید کنم که من در مرحله‌ی تقلید نیستم ولی وقتی هم که بخواهم تقلید کنم از چنین شخصی تقلید نمی‌کنم.

ما که اسلحه نداریم هیچیک از این چیزها را نداریم. ما تکیه‌مان بر حَقانیت‌مان است و امیدوارم ان‌شاءالله که خداوند یک مرحمتی بکند به‌خصوص به ما، کشور ایران که شیعه‌ی دوازده امامی در واقع مرکزش ایران است. ان‌شاءالله در این قلمرو خودِ امام زمان محبت کند و یک ریزه‌ای از آن معنویت خودش به اینها بدهد؛ به هر که خلاف عمل می‌کند بدهد، ان‌شاءالله. ما چه می‌توانیم بکنیم؟ ما فقط کارمان را می‌کنیم و از هیچکس ترسی نداریم، ترس از خدا باید داشته باشیم، ان‌شاءالله این ترس را داشته باشیم ولی در واقع آن ترس هم ترس از خدا نیست، ترس از نفس خودمان است. امیدواریم از آنهایی باشیم که لاخَوْفٍ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۱، نه ترسی باشد برای شما و نه حزنی. ترس از این اعمال خودمان باشد. ما که امیدواریم این ترس را داشته باشیم، حالا آنهایی که این ترس را ندارند از خدا هم ترس ندارند.

۱. سوره بقره، آیات ۶۲، ۱۱۲، ۲۶۲، ۲۷۴ و ۲۷۷ و سوره یونس، آیه ۶۲.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: شامل ۱۳ جزوه ۸۰۰۰ تومان
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه‌ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: شامل ۵ جزوه ۱۰۰۰ تومان
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: شامل ۵ جزوه ۱۰۰۰ تومان
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه چهارم: شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه پنجم: شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
مجموعه ششم: شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هفتم: شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)
مجموعه هشتم: شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده:

۱۰۰۰ تومان
(شامل ۵ جزوه)

- ۶۸ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
- ۶۹ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
- ۷۰ مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰) -

مجموعه پانزده:

۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)

- ۷۱ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
- ۷۲ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
- ۷۳ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)
- ۷۴ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)
- ۷۵ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
- ۷۶ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
- ۷۷ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
- ۷۸ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
- ۷۹ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)

۵۰۰ تومان

۸۰ شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق)

۱۰۰ تومان

۸۱ گفتارهای عرفانی، سفرهای بیدخت (قسمت اول)

۱۰۰ تومان

۸۲ گفتارهای عرفانی، سفرهای بیدخت (قسمت دوّم)

۱۰۰ تومان

۸۳ گفتارهای عرفانی، سفرهای بیدخت (قسمت سوّم)

۱۰۰ تومان

۸۴ گفتارهای عرفانی، سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)

۱۰۰ تومان

۸۵ گفتارهای عرفانی، سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)

۱۰۰ تومان

۸۶ گفتارهای عرفانی، سفرهای بیدخت (قسمت ششم)

۱۰۰ تومان

۸۷ گفتارهای عرفانی، سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)